



از علی احمد درباره مجروحیت و جانبازی اش می‌پرسم، می‌گوید: در عملیات خیبر و زمانی که برای اولین بار عراق علیه ایران از مواد شیمیایی استفاده کرد حضور داشتم. ۱۵ روز بعد از این عملیات و در جزیره مجنون هم شیمیایی شدم. در همان عملیات هم با ترکش خمپاره ۶۰ و بمباران شیمیایی مجروح شدم که به ناچار به بیمارستانی در تهران اعزام و در آنجا بستری شدم.

در عملیات‌های والفجر مقدماتی، خیبر، رمضان و محرم شرکت داشتم. همیشه خاطرات تلخ و شیرین آن روزها را در ذهن دارم. قدم به قدم جبهه برایم خاطره بود. بارها اتفاق افتاد که در یک قدمی هم‌زمانم بودم که با تیر مستقیم یا ترکش خمپاره به شهادت می‌رسیدند.

وقتی از او درباره درصد جانبازی اش می‌پرسم می‌گوید: بعد از اعزام من به بیمارستان چندین وقت در بیمارستان بستری و تحت درمان بودم اما هیچگاه به این فکر نبودم که به بنیاد شهید برای گرفتن درصد جانبازی مراجعه کنم اما به اصرار یکی از دوستانم در کمیسیون پزشکی شرکت کردم و پس از چندین مرحله در نهایت افتخار ۳۰ درصد جانبازی جنگ تحمیلی به من داده شد.

لبخند ملیحی بر لبان علی احمد نشست. وقتی علت لبخند را پرسیدم، گفت: پس از گذشت سالها از جنگ هنوز غنایم جنگی آن دوران را به همراه دارم. کتف، پاها و کمر من آهن پاره و ترکش به همراه دارد که برایم مکافات شده است.

برای مداوای اثرات ناشی از شیمیایی هر دو ماه یکبار به ناچار باید به بیمارستان تهران بروم و هر بار وقتی که از گیت بازرسی فرودگاه می‌گذرم دستگاه یکسره بوق می‌زند. برخی مأموران که با من آشنا هستند لقب «مرد آهنی» را به من داده اند. آخر

جلاله که قصدش از جبهه رفتن تنها رضای خدا بوده است و بس و می‌گفت هیچگاه حتی در ذهنش هم خطور نکرده است به جنگ برود تا شناسنامه بگیرد و یا حقوق از بنیاد شهید.

علی احمد که به گفته خودش بعد از دریافت مجوز دکتر «بدو بدو» برای اعزام به سمت محل ثبت نام رفته بود اما دردهایی هم داشت. دردهایی که شاید گفتنش به زبان ساده است. او انتظار دارد مسئولان اتباع خارجی رزمنده را بیشتر درک کنند.

می‌گوید: من با خدا معامله کردم و یقین دارم که خوب معامله‌ای داشته‌ام. عقیده امروزم با زمان جنگ هیچ تغییری نکرده است اما دوست دارم فرزندم امروز بتواند درس بخواند.

علی احمد می‌گوید: مجرای تنفسی ام مشکل پیدا کرده و گاهی نیمه‌های شب با صدای بلند از خواب می‌پریم. شرایط چندان خوبی ندارم، از مردن هراسی ندارم اما فرزندان و خانواده ام را به این انقلاب می‌سپارم.

بعد از رفتن من آنها فقط خدا را دارند و این انقلاب را...

بدنم پر از ترکش است. می‌خندد و می‌گوید: مرد آهنی بودن هم افتخار دارد.

مرد آهنی پس از مجروحیت؛ سه بار دیگر جبهه‌ای شد اما نوبت سوم ماجرای جالب و متفاوت تر از دفعات گذشته داشت: «از بس ترکش خورده بودم و بدنم تیکه پاره شده بود دیگه به من اجازه جنگ رفتن نمی‌دادن و بهانه آورده بودن که باید از دکتر، نامه سلامت بگیرم. هر چی اصرار کردم دکتر نامه رو نمی‌داد که آخرش برای اینکه بهم نامه رو بده دستان دکتر رو بوسیدم. باور کنید دستانش رو بوسیدم».

علی احمد احمدی این قسمت از خاطراتش را با غرور و افتخار بیشتری تعریف می‌کرد. گویی در همان لحظه است. هنگام تعریف خاطره با حرکات دست آن لحظه را بازی می‌کرد. از بوسیدن دست یک دکتر برای دریافت مجوز حضور در جبهه فخر فروشی می‌کرد. او نوع جانبازی و کلامش هم با دیگران فرق داشت. هر چند سالها در ایران زندگی کرده اما لهجه اش همچنان اصالت افغانستانی اش را دارد. قسم می‌خورد؛ آن هم قسم



نفر سوم ایستاده از راست



نفر وسط